



پیغام عشق

قسمت دویست و نودم





خانم رضوان از تهران



سلام و عرض ادب خدمت شما استاد گرانقدر و همراهان عزیز گنج حضور و تبریک سال نو. امیدوارم سالی پر از حضور، برکت و شادی بی سبب باشه برای همه 🙏🙏🌹


برداشتی از برنامه ۸۵۶
ماجرای زمین

خداوند برای اینکه خلقت انسان را کامل کند ۴ فرشته را مامور می کند تا مُشتی از خاک زمین برای او ببرند.

در این قصه یک مشت خاک نماد من ذهنی و قسمت فرم ماست و در مقابل ۹۹/۹۹ درصد بدن ما که خالی است و خداوند خودش را بصورت خلا در ما نفوذ داده، بسیار ناچیز است. مولانا با مطرح کردن ماجرای زمین بیان می کند که زمین (قسمت فرم ما) با عدم تسلیم و مقاومت در برابر فرمان الهی قوانین معنوی را زیر پا گذاشته در برابر صبر و فضاگشایی زندگی و در این راستا نکات مهم و بیدارکننده ایی را به ما یادآوری می کند:

زمین یا ما در مقابل اولین فرشته (جبرئیل) که نماد وحی خداوند به دل‌های ما می باشد، قانون انصتوا را رعایت نکرده و با فرو کردن پرده همانیدگیها در گوش جانمان صدای زندگی را نشنیده ایم.

که نتیجه آن شناخت خداوند با استدلال‌های ذهنی می باشد و با همین استدلال‌های ذهنی و توهمی از موقعیت و جایگاه خود در من ذهنی راضی هستیم و از آن دفاع می کنیم. و با مقاومت و ستیزه حاضر به خاموش کردن ذهن نیستیم و اجازه نمی دهیم که دم ایزدی با نیروی کن فکان به ∞ بعد وجود ما بریزد، در حالیکه با تسلیم و نظارت بر ذهن می توان آن را خاموش کرد، و آنوقت است که خرد زندگی به فکر و عمل ما می ریزد.

پس شما خاموش باشید انصتوا 
تا زبانتان من شوم در گفتگو
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

دومین بار خداوند میکائیل که نماد نعمتهای این جهانی است را برای برداشتن مشتی از خاک می فرستد و باز ما به عنوان من ذهنی نه تنها تسلیم نمی شویم، بلکه قانون جبران را هم زیر پا می گذاریم و حاضر نیستیم به جبران و شکرانه تمام نعمات دنیایی فضا را باز کرده و تسلیم شویم و باز هم خداوند با لطف و بخشش خود با فضا گشایی از مقاومت و ستیزه ما چشم پوشی می کند.

و سومین فرشته خود یعنی اسرافیل که نماد زنده شدن جان اصلی ما می باشد را می فرستد؛ و ما در مقابل او هم مقاومت می کنیم و اجازه نمی دهیم که خداوند با نیروی کن فکان خود و قانون قضا ما را به خود زنده کند و باز در مقابل اصرار و لابه ما فضاگشایی می کند و بدین ترتیب اسرافیل هم دست خالی نزد خدا برمی گردد.

ما انسانها در طول زندگی با مقاومت و عدم تسلیم و فضاگشایی، اجازه نمی دهیم که دم زنده کننده زندگی به ما بخورد، مرکز همانیده خود را سالها دست نخورده نگه می داریم و انرژی زنده کننده زندگی را دست اول از اصل و ذات خود می گیریم و در فکرها، دردها، باورهای پوسیده و سایر همانیدگیهای آفل سرمایه گذاری می کنیم. 🙄🙄

بدین ترتیب خداوند فرشته چهارم یعنی عزرائیل را می فرستد و این بار نیز من ذهنی به جای تسلیم، شروع به فلسفه بافی و ذکر خصوصیات خدا با ذهن می کند. با گریه و زاری حاضر نمی شود جان من ذهنی خود را بدهد و به مقایسه و تعیین تکلیف برای خدا مشغول می شود.

این دقیقاً بیان حال ما انسانهاست. وقتی که مشکلی پیش می آید، به جای تسلیم و فضا گشایی، ابتدا خودمان با عقل جزوی و محدود اندیش من ذهنی وارد عمل می شویم، و وقتی که درمانده می شویم با دعا و نیایش کردن که آن هم با ذهن است به مدح و ستایش خدا می پردازیم و بعد با گریه و زاری به بیان خواسته های خود می پردازیم. غافل از اینکه:

من اگر نالم اگر عذر آرم
 پنبه در گوش کند دلدارم
 دیوان شمس، غزل ۱۶۷۸

و چه بسا با خدا وارد معامله می شویم و برای او تکلیف تعیین می کنیم. در حالیکه خداوند در تمام ریب المنون‌ها و اتفاقاتی که برای ما پیش می آورد، قصد بیدار کردن و زنده شدن ما را دارد، چرا که خداوند بیشتر از ما مشتاق است که ما به او زنده شویم.

از برای آن دل پر نور و بر
 هست آن سلطان دلها منتظر
 مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

بعد از گفتگوهایی که زمین ملتمسانه و با گریه و زاری می کند، عزرائیل به انسان من ذهنی می گوید من فقط فرمان خدا را اجرا می کنم و از گریه و زاری تو خیلی هم ناراحت می شوم؛ اما در پس پرده خداوند چیزی به من نشان می دهد که به نفع تو میباشد.


🌹 لطف مخفی در میان قهرها
در حدّ پنهان، عقیق بی بها

قهر حق بهتر ز صد حلم منست
منع کردن جان زحق، جان کردن است

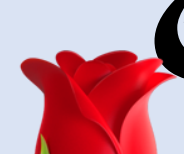
بترین قهرش، به از حلم دو کون
نعم رب العالمین و نعم عون
- مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۶۶۵ الی ۱۶۶۷

چه بسا اتفاقاتی که ذهن ما روی آنها برچسب بد می زند، ولی در واقع به نفع ما هستند، مولانا می فرماید که خیر و شر ما را فقط زندگی می داند، چون من ذهنی خیر و شر ما را بر حسب همانیدگیها می داند. اگر زیاد شود، «خیر» و اگر کم شود، آن را «شر» می داند.

و باز عزرائیل خطاب به زمین (قسمت فرم ما) می گوید که این مردن به من ذهنی تو را زنده می کند، پس تو هم دست از بد گمانی و گمراهی بردار و تسلیم باش و با دادن سر من ذهنی دعوت خدا را لبیک بگو. من این تضمین را به تو می دهم که هیچ زیانی به تو نمی رسد، و پس از این فقط برای زنده شدن به خدا گریه و زاری کن.

 هین رها کن بد گمانی و ضلال
سر قدم کن چونکه فرمودت: تعال

آن تعال او تعالی ها دهد
مستی و جفت و نهالی ها دهد

باری، آن امر سنی را هیچ هیچ
من نیارم کرد وهن و پیچ پیچ 
مثنوی ، دفتر پنجم، ابیات ۱۶۶۹ الی ۱۶۷۱

🌹 لابه مندیش و مکن لابه دگر
جز بدان شاه رحیم دادگر 🌹
مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۵

تمام این گفتگوها، بیانگر این است که خداوند بارها خواسته با اتفاقات گوناگون ما را به خودش زنده کند ولی ما با مقاومت و ستیزه اجازه نداده ایم.

خدا را شاکرم بخاطر وجود این برنامه و سپاسگزار زحمات شبانه روزی استاد شهبازی هستیم.
باشد که این برنامه انسان ساز ما را بیدار کند و از جهنم ذهنی نجات دهد.

با تشکر
ارادتمند شما : رضوان از تهران



خانم زهره از کانادا



با سلام

ما با توجه به اینکه در آگاهی محدود من ذهنی شرطی شده به تله افتاده‌ایم، لذا در مقابل اتفاقات هر لحظه نیز به همان ذهن محدود شرطی شده مراجعه می‌کنیم و به جای فضاگشایی کردن و مدد گرفتن از انرژی زنده زندگی که جاریست، به ذهن شرطی شده‌مان و راه‌حل‌های تکراری‌اش پناه می‌بریم.

داستان دلنشین حضرت موسی از دفتر چهارم مثنوی که در برنامه ۸۶۱ مورد بررسی قرار گرفت، برایم بسیار بیدارکننده و آموزنده بود. با خودم می‌اندیشم، زندگی سی و اندی ساله‌ام را مرور می‌کنم و چیزی جز رحمت و عنایت و محبت خداوندی به نظرم نمی‌آید.

گویا هر لحظه خداوند در گوش تک‌تک ما می‌خواند که من همچون مادری مهربان دوستت دارم و به آغوش امن من بیا. اما من چه کار کرده‌ام؟ آیا در مقابل اتفاقات هر لحظه که سراسر رحمت و لطف ایزدی است، فضاگشایی می‌کنم و به مامن امن زندگی پناه می‌برم؟ یا نه؟ آیا زمانیکه اتفاقی باب‌میل من ذهنی‌ام نیست، فوراً دشمن‌سازی و مسأله‌سازی می‌کنم؟ آیا آموخته‌ام که هر لحظه فضاگشایی کنم و به آغوش خدا پناه ببرم و از او تشکر کنم که این همانیدگی را به من نمایان کرد؟

گویا هزاران دفتر لازم دارم که تک تک لحظاتم را ثبت کنم و به عنوان شاهد ناظر، خودم را زیر نورافکن قرار دهم و نتایج این مشاهده و بررسی را ثبت کنم. اما آگاهی که این داستان زیبا برایم به ارمغان داشت، تلنگری بود بر اینکه حواسم را بیشتر جمع کنم و با آگاهی هر لحظه واکنش‌هایم را در مقابل اتفاقات این لحظه ببینم.

گفت موسی را به وحی دل خدا
 گای گزیده دوست می‌دارم ترا
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۱

گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم
 موجب آن تا من آن افزون کنم
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۲

خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: که ای بنده برگزیده‌ام، من تو را دوست می‌دارم. و حضرت موسی می‌پرسد ای خداوندی که صاحب گرم و بخشش هستی. آن کدام ویژگی است بگو تا زیادترش کنم.

گفت چون طفلی به پیش والده
وقت قهرش دست هم در وی زده
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۳

خود نداند که جز او دیار هست
هم ازو مخمور هم از اوست مست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۴

مادرش گر سیلی بر وی زند
هم به مادر آید و بر وی تند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۵

از کسی یاری نخواهد غیر او
 اوست جمله شر او و خیر او
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۶

مهم‌ترین کاری که ما را به خداوند نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌کند، فضاگشایی و تسلیم در برابر اتفاق این لحظه است. باید هر لحظه تمرین کنیم که در برابر اتفاقات تسلیم باشیم و از خدای مهربان طلب یاری و بخشش کنیم. ما باید یاد بگیریم که یار و یآوری غیر از خدا برای ما نیست و در دام من‌ذهنی دردزا و شرطی شده نیفتیم.

خاطر تو هم ز ما در خیر و شر
 التفاتش نیست جاهای دگر
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۷

هر اتفاقی که برای ما می‌افتد، چه خوب و چه بد (که البته این خوب و بد کردن هم قضاوت ذهن است)، فقط فضاگشایی کنیم و در جایی غیر از آغوش امن زندگی دنبال لطف و چاره نباشیم. ما سالیان سال چاره‌اندیشی و دلسوزی‌های من‌ذهنی خودمان و اطرافیانمان را دیده‌ایم و چیزی غیر از درد و ناراحتی برای ما به ارمغان نداشته است.

غیر من پیشت چون سنگست و کلوخ
گر صبی و گر جوان و گر شیوخ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۸

ما در جهان مادی هر اندازه هم که قدرت بدنی داشته باشیم یا حکیم و عالم باشیم، نمی‌توانیم خودمان و دیگران را کنترل کنیم. ای انسان! به هر همانیدگی‌ای در این دنیا چنگ بیندازی، همچون سنگ و کلوخی برایت می‌شود که چیزی جز رنج و درد برایت نخواهد داشت.

همچنانک ایاک نَعْبُدُ در حنین 

در بلا از غیر تو لانستعین


-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۲۹

ما تا زمانیکه در این دنیا غرق خوشی‌های همانیدگی‌ها هستیم و از دیگران تأیید و توجه می‌گیریم، یاد خدا نمی‌کنیم. همانیدگی‌ها را گسترش می‌دهیم و فکر می‌کنیم همه توانمندی‌های خودمان بوده است. ولی موقعی که اتفاقی می‌افتد که همانیدگی‌های ما به خطر می‌افتند و یا دچار ریب‌المنون می‌شویم، آن زمان است که یاد خدا می‌کنیم. حال آنکه ما باید هر لحظه و در مقابل هر اتفاقی فضاگشایی کنیم و تنها از خدا یاری بجوییم.

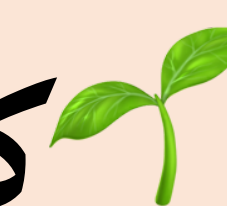
هست این ایاک نَعْبُدُ حَصْرَ را

در لغت و آن از پی نفی ریا


-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۳۰

هست ایاک نستعین هم بهر حَصْر 
 حصر کرده استعانت را و قصر
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۳۱

اینکه ما در نماز می‌گوییم «تنها تو را می‌پرستیم» و «تنها از تو یاری می‌جوییم» این از برای حصر و انحصار است. هر لحظه در نماز یا در حالت عادی باید نورافکن را روی خودمان بتابانیم و ببینیم آیا تنها و تنها خدا را می‌پرستیم و تنها از او یاری می‌جوییم؟ یا نه هنوز دغدغهٔ زیاد کردن همانیدگی‌ها را داریم؟ آیا هنوز در پی این هستیم که در مقایسه‌ها برتر آییم و تایید و توجه بگیریم؟ آیا ما هم مثل کودک غیر از مادرمان را نمی‌شناسیم یا همچنان چشم یاری از همانیدگی‌ها داریم؟

که عبادت مر ترا آریم و بس 
طمع یاری هم ز تو داریم و بس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۳۲

خدای مهربان! ما همچون مرغان بینوایی هستیم که هر لحظه در دام همانیدگی‌ها گیر می‌افتیم، تو ما را یاری ده
که عبادت و نیایش ما خالص باشد و هر لحظه بتوانیم فضاگشایی کنیم و از خرد بی‌منتهای تو که در این لحظه
جاریست کمک بگیریم.

با تشکر و احترام
زهرة از کانادا 



آقای غلامرضا از تهران



جناب آقای شهبازی، سلام و عرض ادب ♪
سال نو مبارک

تلاش های شبانه روزی شما، در ارسال آدرس های حضور را صمیمانه پاس می دارم. مشعل هائی هستند
روشن در دستانم، در این وانفسای ذهن تاریک. سلامت و پایدار باشید.
تا باد چنین بادا 🙏

ابتدا، با کلماتی، ولی نه به زیبایی بیانات شما، مروری گذرا بر غزل ۱۳۰۵ از دیوان شمس مولانای عزیز کنم و
سپس به نیت جبران، هرچند بسیار اندک، از برخی نکات طلایی برنامه ۸۶۰ بگویم.

تمام همانیدگی ها از جنس آفل و بی وفائی هستند. سرانجام تمامی آنها هم در این عالم ناسوت، ویرانیست. و
به گرد آنها گردیدن عادت و تمایل جعدان است. پیشه و کار اصلی ما، طواف بر حریم عدم است.

عدم بهترین یار جاودان است و پروانه وار بدور آن گردیدن، حتما خوش ترین کارهاست. آگاه باشیم که اگر لحظه ای بر قبله ذهن تمرکز کنیم، دیو صحرا، آخرین نمد باقیمانده را هم از زیر ما می کشد و دار و ندار معنوی ما را به تاراج می برد. با مرکز عدم، و با تمرکز بر آن، و به عشق رسیدن به حضور، به گردش طواف می کنیم تا به محضر خدا برسیم.

در این سفر واهمانش، فرمول های ذهن به بیگارند. باید به عقل خرد خود، دیوانه شویم. و با این اوصاف است که در چشم من های ذهنی، فرار صید به سمت صیاد، هرگز قابل توجه نیست. اذهان مردم بر مسیر تجارت است و برداشت هر چه بیشتر بهتر.

آری، اثر یار، در کون و مکان عیان است و همین است که در این میان، به دنبال وصال او می گردیم. در این قمارخانه نا پایدار ناسوت، مشتاق مات شدن با حرکات او و بدست او هستیم و از باختن رخت و تخت خود خشنودیم.

بهار دنیا دستخوش حشیش دنیا باد....

اینک سرو همیشه سبز بدون خزان گشته ام.

و باید از مواد: الست، کرمن، انصتوا، کوثر، جف القلم و انبساط سپر ساخت، به تن کرد و بر تیرهای قضا، آغوش گشود. خشت های همانیده من، خرد می شوند و بدون نگاهی به گرد های پاشیده شده از آنها، به سوی عدم خواهم تاخت. برای رهائی از دردهای اتفاقیه نیز، هشیارانه سکوت را از ماهیان دریا خواهم آموخت. و بدین ترتیب، پایان غزل.

بر مرکب دنیا سوار شدیم، اما کور کورانه، فرمان هدایت آن را به دست نیروهای سپردیم، که قبله ای دیگر را دنبال می کنند. آری: مسیر پر دردیست و علاجش خلع ید کردن من ذهنیست. البته که در این تصمیم، باید از خیر بعضی از راحت های ظاهری هم گذشت. این ملکت را باید از دست داد. در روز محشر، کوهی از این جواهرات را به ارزنی معاوضه نخواهند کرد.

ما بر ناقه سوار و ناقه بر راهی دگر!

جغد درونم راهی جز مخروبه ها نمی داند. باید از عمارت شش گوش و مجهز افسانه من ذهنی به بیرون پرید.

در این ساختار، شهوت زنده است و عقل مرده! کس را و چیزی را بجز خود مسئول این صنعت دست ساز خود ندانیم. نامه خود را بارها بخوانیم. پناه بر خدا! اگر مستمری زندگی ما کاملاً قطع شود.

گاه او صلاح می داند برای جلوگیری از وَرجه وُورجه های فراوان و دردآور من، یکی از پاهای ما را برای مدتی ببندد. و این به نفع ماست.

البته دوستانه بگویم 😊، او مدت کوتاهیست که یکی از پاهای من را بسته است. و کی آن را باز می کند، خودش می داند و من شکر گزارم.

در این مواقع، فضاگشائی، تسلیم و انصتوا، تنها دستورالعمل پادشاه است، و لا غیر.

خلاصه دوستان عزیز گنج حضور: هر از چند گاهی به این کیسه سنگین و فرسوده ای که بر گُرده خود می کشیم، نگاهی بیندازیم. نکند از روی نادانی، حرص و تقلید و تکبر سنگ و کلوخ های بی ارزش را درون آن ریخته باشیم و دیگر هیچ!

و با این بازبینی و بر خود نگری است که جهت قبله آمال خود را نیز دقیق تر باز خواهیم یافت و در تاریکی ها، در پی دیو بیابان به سراب طمع کشیده نمی شویم.

راه عنایات و جذبه او را با صبر، شکر و پرهیز، باز گذاریم و بدانیم که:

تشنگان گر آب جویند از جهان
آب جوید هم به عالم تشنگان
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۱

ما کار خود کنیم. قضا و قدر و قانون کن فکان هم کار خود را می کند. تک تک همانیدگی ها را نشانه می رود، که البته در نهایت.....
بر صدف آید ضرر نی بر گهر

کافیست، جوشن تسلیم بر تن کنیم.

تا فرصتی دیگر، همه شما را به رحمت واسعه خداوند بزرگ می سپارم.

صبح نزدیک است خامش کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

ارادتمند:

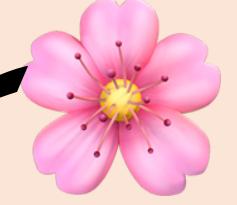
غلامرضا-تهران



خانم ناشناس

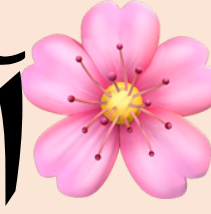


با سلام خدمت استاد نازنین و همه ی دوستان گنج حضور

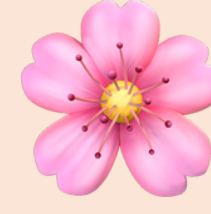
کعبه ی جان ها تویی، گرد تو آرم طواف 
جغد نییم، بر خراب هیچ ندارم طواف
مولانا، دیوان شمس، غزل ۱۳۰۵

منظور از خلقت انسان این بوده که دائماً در حال طواف به دوره کعبه ی دل ها باشد. منظور از کعبه ی دلها، مرکز ماست که یک فضای گشوده شده ی ابدی، جاودانه و از جنس خدائیت است. اما ما انسان ها با قرار دادن همانیدگی ها در مرکزمان، مشغول گشتن به دوره آن ها شدیم و این جایگاه عدم را گل فرض کردیم، در واقع کعبه ی خود را جهان و چیزهای آفلش قرار دادیم .


وقتی جناب مولانا و دیگر بزرگان به ما توصیه می کنند: طواف کعبه ی دل کنیم، یعنی مرتباً مرکزمان را از هم هویت شدگیها و دردهای من ذهنی خالی کنیم و عدم را جایگزین آنها قرار دهیم و نسبت به آن متعهد باشیم و پرهیز کنیم از اینکه دوباره جایگاه عدم را آلوده و تبدیل به گل کنیم .

 آهوی عرشی که او خود عاشق ناله خود است
 التفات او به دانه، طوف او بر دام کو؟
 مولانا، دیوان شمس، غزل ۲۲۰۷


انسان اختیار دارد، پس می تواند اختیار کند حول همانیدگی بچرخد و قربانی اتفاقات شود و یا حول فضای
 گشوده شده ی درونش تا به زندگی برسد و با خدا ملاقات کند. طواف ما به دور همانیدگی ها یک جهد بی توفیق
 در شبانه روز است و فقط ما را بیشتر گدای این جهان می کند.

 بود لحاف شبشان ماهتاب
 روز طواف همه شان در به در
 مولانا، دیوان شمس، غزل ۱۱۷۰

و اختیار کردن برای طواف مرکز عدم یعنی الستی دوباره، ملاقات مکرر با خدا و طوف کعبه ی صدق و راستین
 گشتن.

چون مرا دیدی، خدا را دیده‌ی 
گرد کعبه‌ی صدق، برگردیده‌ی
مولانا، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۴۷

ما از جنس الستیم و مست شراب زندگی، پس رفتن به سمت بیعت دوباره، با من ذهنی ممکن نیست، باید دل و دیده‌ی مان پاک شود و با پرهیز، صبر، شکر و تسلیم و سجده کردن در برابر قضا و قدر، دست از طواف همانیدگی‌ها برداریم.


بی پای طواف آریم، بی سر به سجود آییم 
چون بی سر و پا کرد او، این پا و سر ما را

بی پای طواف آریم، گرد در آن شاهی
 کو مست آست آمد، بشکست در ما را
 مولانا، دیوان شمس، غزل ۷۶

در آیه ی ۱۲۵ سوره ی بقره داریم:
 ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم، خانه ی مرا برای طواف کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه گردانید.

این آیه به ما میفهماند که مقصود از قرار دادن کعبه در یک مکان مخصوص، نشان از توحید و به وحدت رسیدن است. چون دل اصلی ما در تضاد و تفرقه پیدا نمی شود و نیاز به یک وحدت در کل دارد. در این وحدت است که دیگر چیزی به عنوان من وجود ندارد، پس دلیلی هم برای رنجاندن و آزردن خود و دیگران نیز نیست، چون همه ی درد ها و رنجش ها و عامل ایجاد همه ی دویی ها این من است.

بدون ارتعاشِ مخربِ این من، ما یک تشعشعِ عشقی و سازنده پیدا می کنیم، که هم کمک به خودمان است هم دیگران .

کار تو است ساقیا دَفْعِ دویی بیا بیا 
ده به گفم یگانه یی تفرقه را یگانه کن

شش جهت است این وطنِ قبله درو پکی مجو
بی وطنی ست قبله گه در عدمِ آشیانه کن
مولانا، دیوان شمس، غزل ۱۸۲۱

 باسپاس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

